

روزنامه سفر خاطرات هیئت اعزامی انگلستان به ایران

خاطرات سرهارفورد جونز

ترجمه مانی صالحی علامه



هیئت اعزامی

فوریه ۱۸۰۷ بود که به ریاست هیئت نمایندگی به این مأموریت [رساندن پیام پادشاه انگلستان و انعقاد قرارداد با شاه ایران]، منصوب شدم^۱ و این زمانی بود که لرد هویک^۲ - ارل گری^۳ فعلی - عهده دار وزارت امور خارجه و جورج تیرنی^۴، رئیس هیئت مدیره [کمپانی هند شرقی] بود. با در نظر گرفتن روابطی که میان روسیه و ایران برقرار بود و نیز با در نظر گرفتن مواضع جدیدی که اخیراً روسیه و فرانسه نسبت به یکدیگر اتخاذ کرده بودند، سفر خودم به ایران را از طریق سن پترزبورگ، مناسب ترین راه دانستم و آقای تیرنی هم نظر مرا تأیید کرد.

۱. زمانی که ناپلئون قصد حمله به هندوستان (مستعمره زرخیز بریتانیا) را داشت، هیئتی را به سرپرستی ژنرال گاردان به دربار فتحعلی شاه فرستاد تا راه عبور از ایران را برای خود باز کند. حکومت هند برای خنثا کردن اقدامات هیئت فرانسوی، ژنرال مالکوم را در ۱۸۰۸ به ایران فرستاد که چون در سواحل خلیج فارس، به او اعلام کردند که مقصود خود را با حاکم فارس در میان بگذارد و به پایتخت ایران نزدیک نشود، فوراً به هند بازگشت تا اقدامات دیگری بکند. در همان هنگام، سفیر دیگری (سر هارفورد جونز) مستقیماً از دربار انگلیس به ایران فرستاده شد و در حالی که قوای انگلیسی هند قصد اشغال جزیره خارک را داشتند، سر هارفورد توانست به پایتخت برود و عهدنامه‌ای با حکومت ایران امضا کند که به موجب آن، ایران انصراف خود را از اتحاد با فرانسه اعلام کرد و حتی ژنرال گاردان را به درخواست سر هارفورد از ایران اخراج کرد. (به نقل از تاریخ ایران در دوره قاجاریه، گرنٹ واتسن، ترجمه وحید مازندرانی، امیرکبیر (۱۳۴۷). - م.

2. Howick

3. Earl Grey

4. Tierney

بدین ترتیب هیئت اعزامی ما، که قرار بود از طریق روسیه به ایران برود، تشکیل می شد از خودم به عنوان ایلچی (سفیر) یا نماینده سیاسی، آقای واثون به عنوان منشی رسمی (دولتی) و آقای جیمز موریه به عنوان منشی شخصی من. باید یادآوری کنم که در اوایل ماه مارس آن سال، هنگامی که همه چیز برای حرکت ما آماده بود، صدراعظم کشورمان تغییر کرد. کابینه جدید تحت نظر دوک پورتلند تشکیل شد و در نتیجه این تغییر و تحولات، مرحوم آقای کانینگ^۱، به مقام وزارت امور خارجه رسید و لرد ملویل^۲ به ریاست هیئت مدیره هند منصوب شد.

همه اسناد و مدارک برای هیئت نمایندگی به من تحویل داده شد و اجناسی که برای هدیه دادن انتخاب کرده بودیم، تهیه شد و در اختیار من قرار گرفت، بنابراین وظیفه خود دانستم تا هر چه زودتر با رئیس جدید هیئت مدیره ملاقات کنم و دستورات او را در این باره بشنوم. آقای دونداس^۳ مرا با احترام پذیرفت و از من خواست تا اسناد و هدایا را نزد خود نگه دارم تا دوباره خبرم کند.

دوست همیشگی و صمیمی من، لرد ملویل، در این ایام از اسکاتلند به لندن آمد. او در آن زمان، مقامی داشت که اکنون پسرش عهده دار آن است؛ قبلاً در ۱۷۹۸ ریاست هیئت اعزامی به بغداد را بر عهده من گذاشته بود و خوشبختانه توانسته بودم رضایت کامل او را در انجام آن مأموریت کسب کنم به طوری که حاضر بود هر جا که فکر می کرد به نفع من است، نام مرا معرفی و توصیه کند. بنابراین در اولین فرصت پس از آمدنش از اسکاتلند به دیدار لرد رفتم. او مرا با مهربانی پذیرفت و با سخنانی دلگرم کننده از خدمات من در بغداد سخن گفت که باعث خوشحالی بی حد و حصر من شد. زیرا در این دوره زندگی من که سریعاً به

زمانی که در بغداد اقامت داشتم، از بخت خوش با آقای چارلز ریچارد واثون^۱ آشنا شدم؛ آن مرد محترمی که بعداً با سربلندی و افتخار برای کشورش، مقامات دیپلماتیک مختلفی را در اروپا و آمریکا عهده دار شد. این آقای محترم چند ماه در بغداد مهمان من بود و پس از ترک بغداد، به ایران رفت و تا وقتی که در رشت دچار بیماری خطرناکی شد، مرتباً اطلاعات جالب گوناگونی برایم می فرستاد. او هم مدت کوتاهی قبل از آمدن من، به انگلیس بازگشته بود و هنگامی که با هم ملاقات کردیم، بسیار خوشوقت شدم که فهمیدم او تمایل دارد سفر دیگری به ایران داشته باشد و از آن هم مهم تر برای من این بود که ایشان هیچ اکراهی از پذیرفتن مقام دوم در هیئت نمایندگی نداشت؛ پس خیالم راحت شد که در همه حال و تحت هر شرایطی که پیش آید، می توانم بر معاونت و مشاورت کارآمد او تکیه کنم و چنانچه اتفاقی برای من بیفتد، کار دولت و ملت به دست فردی درستکار، شریف و توانا سپرده می شود و فقدان من احساس نخواهد شد.

در مدت اقامت در قسطنطنیه، در مسیر سفر بازگشتم به انگلستان، با آقای جیمز موریه در خانه پدرشان - که در آن وقت جنرال کنسول بود - آشنا شدم. او اخیراً از ازمیر به قسطنطنیه آمده بود. او در ازمیر با آقای ویلکینسون^۲ به امر تجارت مشغول بود. آقای موریه هم می خواست به انگلستان بیاید و من جایی در واگن خودم به او تعارف کردم تا با هم سفر کنیم؛ به خاطر لطف و مهربانی زیادی که پدر ایشان، چه در بغداد و چه در قسطنطنیه در حق من نشان داده بود و چون می دانستم فعلاً در جایی مشغول به کار نیست، پیشنهاد ایشان را، که به عنوان منشی شخصی همراه من به ایران بیایند، قبول کردم. پس برای این کار هم از آقای تیرنی اجازه خواستم که با حسن نیت، اجازه دادند.

1. Canning
3. Dundas

2. Melville

1. Vaughan

2. Wilkinson